جلسه 34

27/ 09/ 1396 - روایات دال بر تنجیز علم اجمالی /تنجیز علم اجمالی /احتیاط

خلاصه بحث جلسه گذشته و این جلسه:

سخن در روایاتی بود که از آنها وجوب احتیاط در موارد علم اجمالی استفاده می شود. یکی از روایات صحیحه حلبی بود که در جلد دوم جامع احادیث رقم 1409 و در باب سوم از ابواب نجاسات رقم 5 وارد شده است. در این روایت آمده است: «وَ إِنْ اسْتَیْقَنَ أَنَّهُ قَدْ أَصَابَهُ وَ لَمْ یَرَ مَکَانَهُ، فَلْیَغْسِلْ ثَوْبَهُ کُلَّهُ؛ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ» این احتمال مطرح شد که احسن در ذیل حدیث، دالّ استحباب احتیاط بوده و با روایات دالّ بر وجوب احتیاط در موارد علم اجمالی در تعارض است. برخی در پاسخ به این اشکال بیان کرده اند که احسن، افعل تفضیل تعیینی بوده و دالّ بر لزوم است.

در این جلسه از این بحث می کنیم که آیا افعل تفضیل تعیینی در ادبیات و کلام عرب وجود دارد؟ و آیا احسن می تواند دالّ بر وجوب باشد؟ . .

**تقریب دلالت احسن بر استحباب**

اگر در موارد کلمه احسن استعمال شود دالّ بر استحباب است. به این تقریب که احسن افعل تفضیل بوده و دالّ بر وجود حسن در مفضّل و مفضّل علیه است اما حسن موجود در مفضّل بیش از حسن موجود در مفضّل علیه است. پس احسن به معنای خوب تر بوده و همین قرینه بر استحباب فعلی است که احسن بر آن اطلاق شده که اگر این فعل واجب بود، خوب تر بر آن صدق نمی کرد.

**استعمال افعل تفضیل در امر واجب و معین**

باید دانست تعابیری مانند احسن که افعل تفضیل هستند، در امر واجب مکرّر استعمال شده اند که برخی از نمونه های آن در آیات قرآنی بیان می گردد.

﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلا﴾ً[[1]](#footnote-1) ذلک خیر و احسن تأویلا که

هر دو افعل تفضیل هستند، می توانند راجع به صدر آیه (اطیعوا الله...) بوده و می توانند راجع به (فردّوه الی الله...) باشند که طبق هر دو احتمال، اطاعت و ردّ تنازع امری الزامی هستند.

**استعمال خیر در افعل تفضیل و صفت مشبهه**

ذکر این نکته ضروری است که خیر گاه به معنای اسم تفضیل استعمال شده و گاه به معنای صفت مشبهه استعمال می شود. در آیه شریفه ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون[[2]](#footnote-2) امکان دارد خیر در این آیه افعل تفضیل نبوده و تنها به معنای این باشد که صوم کار خوبی است نه آنکه صوم از ترک صوم بهتر است. در برخی موارد نیز خیر استعمال شده و مراد از آن افعل تفضیل است. مانند: ﴿تزوّدوا فان خیر الزاد التقوی﴾[[3]](#footnote-3) خیر در این آیه افعل تفضیل بوده و به معنای بهتری توشه است. در برخی از موارد نیز با توجه به استعمال من پس از خیر استفاده می شود که خیر افعل تفضیل است مانند: ﴿قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَیْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ یَتْبَعُها أَذیً وَ اللَّهُ غَنِیٌّ حَلیم﴾[[4]](#footnote-4) در همین آیه نیز خیر در امر واجب استعمال شده زیرا روشن است بین صدقه همراه با اذیت و قول معروف تخییر وجود نداشته و صدقه همراه با اذیت هیچ مطلوبیتی ندارد.

**ادامه موارد استعمال افعل تفضیل درامر الزامی و تعیینی**

خیر در موارد لازم دیگری نیز به عنوان افعل تفصیل استعمال شده است. مانند: قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمّٰا یَجْمَعُون[[5]](#footnote-5) و یا فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَاکُمْ صَدَقَةً ذلِکَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ أَطْهَرُ[[6]](#footnote-6) که صدقه قبل از نجوا امری واجب بوده نه مستحب و یا﴿ قُلْ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجٰارَةِ [[7]](#footnote-7) در این آیه نیز روشن است که نماز جمعه واجب است و افراد مخیر بین نماز جمعه و لهو و تجارت نیستند.

وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ إِذَا کِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیمِ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً[[8]](#footnote-8) در این آیه نیز احسن در امر الزامی استعمال شده زیرا وزن با ترازوی مستقیم امری لازم است.

وَ مَنْ أَحْسَنُ دِیناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ[[9]](#footnote-9) در این آیه نیز اخسن در امر الزامی استعمال شده البته امکان دارد احسن در این آیه در امر استحبابی به کار رفته باشد.

و من احسن من الله صبغه[[10]](#footnote-10) صبغه الهی به نحو تعبیین بوده و به این معنا نیست و صبغه الهی احسن و نیکوتر است و سایر صبغه ها نیز حسن دارند. و مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ[[11]](#footnote-11) حمم خود به نحو تعیین حسن است.

وَ أُوْلُواْ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیَ‏ بِبَعْضٍ فیِ کِتَابِ الله‏ من المؤمنین و المهاجرین [[12]](#footnote-12) در این آیه نیز ارث معینّا برای اولوا الارحام است و نمی توان ارث را به دیگری داد و تنها اولوا الارحام اولویت داشته باشند. این مضون در سوره احزاب نیز وارد شده است

وَ أُوْلُواْ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیَ‏ بِبَعْضٍ فیِ کِتَابِ الله‏[[13]](#footnote-13)

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ یَنْکِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَیْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذلِکَ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کَانَ مِنْکُمْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکُمْ أَزْکَی لَکُمْ وَ أَطْهَرُ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ[[14]](#footnote-14) ازکی و اطهر در آیه نیز دالّ بر تعیین است زیرا از نظر شرعی نمی توان جلوی زنان را پس از پایان عده کرفت و مانع ازدواج آنان شد.

چند آیه دیگر: إِن یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیرًا فَاللَّهُ أَوْلیَ‏ بهِِمَا[[15]](#footnote-15) اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَی‏[[16]](#footnote-16) و َ لَلاَْخِرَةُ خَیرٌْ لَّکَ مِنَ الْأُولی‏[[17]](#footnote-17) قَالَ یَا قَوْمِ هٰؤُلاَءِ بَنَاتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ[[18]](#footnote-18) دختران حضرت هود تعیینا طاهر هستند و کاری که مورد نظر قول لوط بود هیج طهارتی نداشت. وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذٰلِکُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِکُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ[[19]](#footnote-19) این آیه نیز دالّ بر تعیین و لزوم بوده و بیان می کند ای زنان اگر چیزای را درخواست کردید، از پشت پرده درخواست کنید. و سایر موارد دیگری که در آنها افعل تفضیل به نحو تعیینی به کار رفته است. چگونه کی توان این موارد را با اسم تفضیل تطبیق داد؟

**عدم صحت حمل بر صفت مشبهه**

برخی در مقام پاسخ، بیان کرده اند: افعل در این موارد به اسم تفضیل نبوده و به عنوان صفت مشبهه مأخوذ از فعل استعمال شده است. اما این سخن صحیح نیست. زیرا صفت مشبهه در مواردی به کار می رود که مقدار قابل توجهی خیریت در عمل وجود داشته باشد. مثلا عالم زمانی صدق می کند که در شخص مقدار قابل توجهی علم وجود داشته باشد و با صرف دانستن یک مسأله به او عالم اطلاق نمی شود اما می توان گفت: زید یعلم کلمه واحده. علت تفاوت استظهار در این است که چون تمام مردم بالاخره علم به مسأله ای دارند و استعمال زید عامل در مقام مدح است، نباید مراد از عالم صرف وجود مبدأ در زید باشد. همین نکته سبب می شود اطلاق منصرف به عالم به محدوده ای خاص شود. این انصراف نیز با توجه به مقام های مختلف متفاوت است مثلا اگر گفته شود: پسرم با سواد است. این بدین معناست که خواندن و نوشتن را بلد است. اگر گفته شود فلان استاد حوزه با سواد است بدین معناست که مدرس و فاضل و خوبی است و مثلا تدریس سطح می کند. اگر گفته شود: فلان مرجع تقلید با سواد است بدین معناست که در بین مراجع تقلید از علم خوب و قابل اعتنایی برخوردار است. پس کلمه واحد سواد معنای مختلف را با تعدد دال و مدلول می رساند. دالّ اول نفس مفهوم وضعی بوده و دالّ دوم اطلاق سکوتی است که معنایی بالاتر از مفهوم وضعی را افهام می کند.

**معنای افعل تفضیل**

هر چند در صفت مشبهه و اطلاق عالم میزان قابل توجهی علم مورد نظر است اما در اسم تفضیل تنها وجود مفهوم وضعی و برتری مفضّل بر مفضّل علیه در همین مفهوم وضعی کفایت می کند و می توان کسی را که دو مسأله می داند را نسبت به کسی که یک مسأله می داند اعلم گفت هر چند نمی توان به او عالم اطلاق کرد.

حاج آقای والد در تفاوت بین اشهر و مشهور نیز همین نکته را بیان کرده اند که نمی توان تفاوت بین اشهر و مشهور را تنها این نکته بیان کرد که در مقابل مشهور شاذ بوده و مقابل اشهر مشهور است زیرا لازمه آن تناقض هیئت و ماده می باشد. بدین معنا که باید در اشهر که اسم تفضیل است و در مفضّل عنه مشهور بودن وجود داشته باشد. حال اگر مشهور در مقابل شاذ باشد، مشهوری که در ضمن اشهر است، شاذ بودن طرف مقابلش لحاظ شده و مشهوری که در مقابل اشهر نیز شاذ بودن طرف مقابلش لحاظ شده است. ایشان تحلیل صحیح تفاوت بین اشهر و مشهور را در این می دانند که دلالت وضعی مشهور، صرف معروفیت و شهرت است و می تواند چند قول در عرض هم به مفاد وضعی مشهور باشند. اما در صورتی که تنها بر یک قول اطلاق مشهور شود، به معنای نفی مشهور بودن از سایر اقوال است و نتیجه نفی مشهوریت از سایر اقوال، شاذ بودن آنهاست.

پس نفس دلالت وضعی مشهور، موجب شاذ بودن طرف مقابل نیست و به علت انحصاری که در آن لحاظ شده که گاه با الف و لام (هذا هو المشهور) و گاه با مبتدا قرار گرفتن (المشهور کذا) اظهار می شود، شاذ بودن طرف مقابل افهام می شود.

اما در اشهر چون اثبات می کند هر دو قول فی نفسه مشهور است، مفاد اطلاقی که انحصار بود و شکسته شده و به همین دلیل باید اشهر را به مفاد وضعی خودش معنا کرد. به همین دلیل می توان در بین چهار قول به یکی اطلاق مشهور است و به یکی از این چهار قول گفت اشهر از قول دیگر و بین این دو استعمال تناقضی نیست زیرا مشهور علی الاطلاق به معنای قول شناخته شده ای است که همه می شناسند. اما اشهر به معنای شناخته شده تر است و مثلا قولی که 5 عالم بدان فتوا داده اند از قولی که چهار عالم به آن قائل اند، شناخته شده تر است.

**تمثیل به مثال اوثق**

به تناسب و برای روشن شدن بحث، به کلمه اوثق در علم رجال تمثیل می کنیم.

در کتب رجال نسبت به برخی روات کلمه اوثق به کار رفته و مثلا نجاشی در مورد حسن بن محمد بن جمهور می نویسد: کان أوثق من أبیه و أصلح[[20]](#footnote-20) اما آیا از اوثق استفاده می شود حسن بن محمد بن جمهور و پدرش هر دو ثقه و صالح هستند؟

به نظر می رسد نمی توان چنین استظهاری داشت زیرا هر چند ثقه علی وجه الاطلاق به معنای کسی است که در نوع اخبارش قابل اعتماد است و مثلا از بین 100 خبر خود به 95 خبرش اعتماد می شود اما نمی توان اوثق را به این معنا دانست که هر دو ثقه هستند و مفضّل از او ثقه تر است. این امر بدین سبب است که اگر شخصی تنها در 5 خبر خود قابل اعتماد باشد، وثاقت مایی در او وجود دارد و اگر این فرد را با کسی که در 3 قول خود قابل اعتماد است، مقایسه کنیم اوثق خواهد بود.

به همین دلیل در ترجمه حسن ابن ابی حمزه وارد شده: ضعیف فی نفسه و أبوه أوثق منه‏[[21]](#footnote-21) و این موجب تناقض صدر و ذیل نیست.

پس ثقه علی وجه الاطلاق به علت دلالت سکوتی دالّ بر وثاقت در غالب اخبار است اما در اوثق چنین دلالت سکوتی وجود نداشته و نمی توان گفت در اوثق، مفضّل و مفضّل علیه هر دو ثقه هستند.

بله گاه با توجه به قرائن دیگری مانند مقام مدح از اوثق یا اوجه چنین استظهاری می شود. مثلا در ترجمه اسماعیل الجعفی وارد شده: کان وجها فی أصحابنا و أبوه و عمومته و کان أوجههم إسماعیل[[22]](#footnote-22) از این کلام با توجه به قرینه مدح استفاده می شود که اسماعیل وجیه و مورد اعتماد است.

**قرینیت مقام مقایسه**

تذکر این نکته ضروری است که گاه از مقام مقایسه دلالتی فهمیده می شود که خارج از مفهوم وضعی است. مثلا در مورد عایشه و حضرت فاطمه س در عامه این بحث مطرح است که عایشه افضل ام فاطمه؟ صاحب قاموس الرجال به حق فرموده: هل یستوی الظلمات و النور؟

علت عدم صحت عایشه افضل ام فاطمه؟ مطرح شده این است که مقایسه بین دو نفر زمانی صورت می گیرد که زمینه اشتباه بین این دو وجود داشته باشد و اساسا نمی توان دو چیزی را که با هم هیچ سنخیتی ندارند را مقایسه کرد.

البته در آیه شریفه قُلْ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجٰارَةِ [[23]](#footnote-23) هر چند از نظر واقعی بین لهو و نماز جمعه سنخیتی وجود ندارد اما چون این مقایسه از دید مردم صورت گرفته، خداوند بیان می کند نماز جمعه برای رسیدن به رفاهی که شما با تجارت دنبال آن هستید، بهتر است زیرا تجارت رفاهی زودگذر و موقتی را به همراه می آورد اما ما عند الله موجب رفاهی دائمی است. پس همانگونه که در مفضّل رفاه و آرامش وجود دارد در مفضّل علیه نیز نوعی رفاه و آرامش وجود دارد و هر چند بین این دو رفاه و آسایش سنخیتی وجود ندارد تا قابل مقایسه با هم باشند ولی چون از دید مردم احتمال اشتباه بین این دو وجود دارد، برتر بودن رفاه و آرامش در ما عند الله نسبت به رفاه و آرامش در تجارت بیان شده است.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد**

1. سوره نساء، آيه 59. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره بقره، آيه 184. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره بقره، آيه 197. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره بقره، آيه 263. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره یونس، آيه 58. [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره مجادله، آيه 12. [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره جمعه، آيه 11. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره اسراء، آيه 35. [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره نساء، آيه 125. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره بقره، آيه 138. [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره مائده، آيه 50. [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره احزاب، آيه 6. [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره انفال، آيه 75. [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره بقره، آيه 232. [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره نساء، آيه 135. [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره مائده، آيه 8. [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره ضحى، آيه 4. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره هود، آيه 78. [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره احزاب، آيه 53. [↑](#footnote-ref-19)
20. رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص72. [↑](#footnote-ref-20)
21. ابن‏الغضائري ج : 1 ص : 51 [↑](#footnote-ref-21)
22. رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص110. [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره جمعه، آيه 11. [↑](#footnote-ref-23)